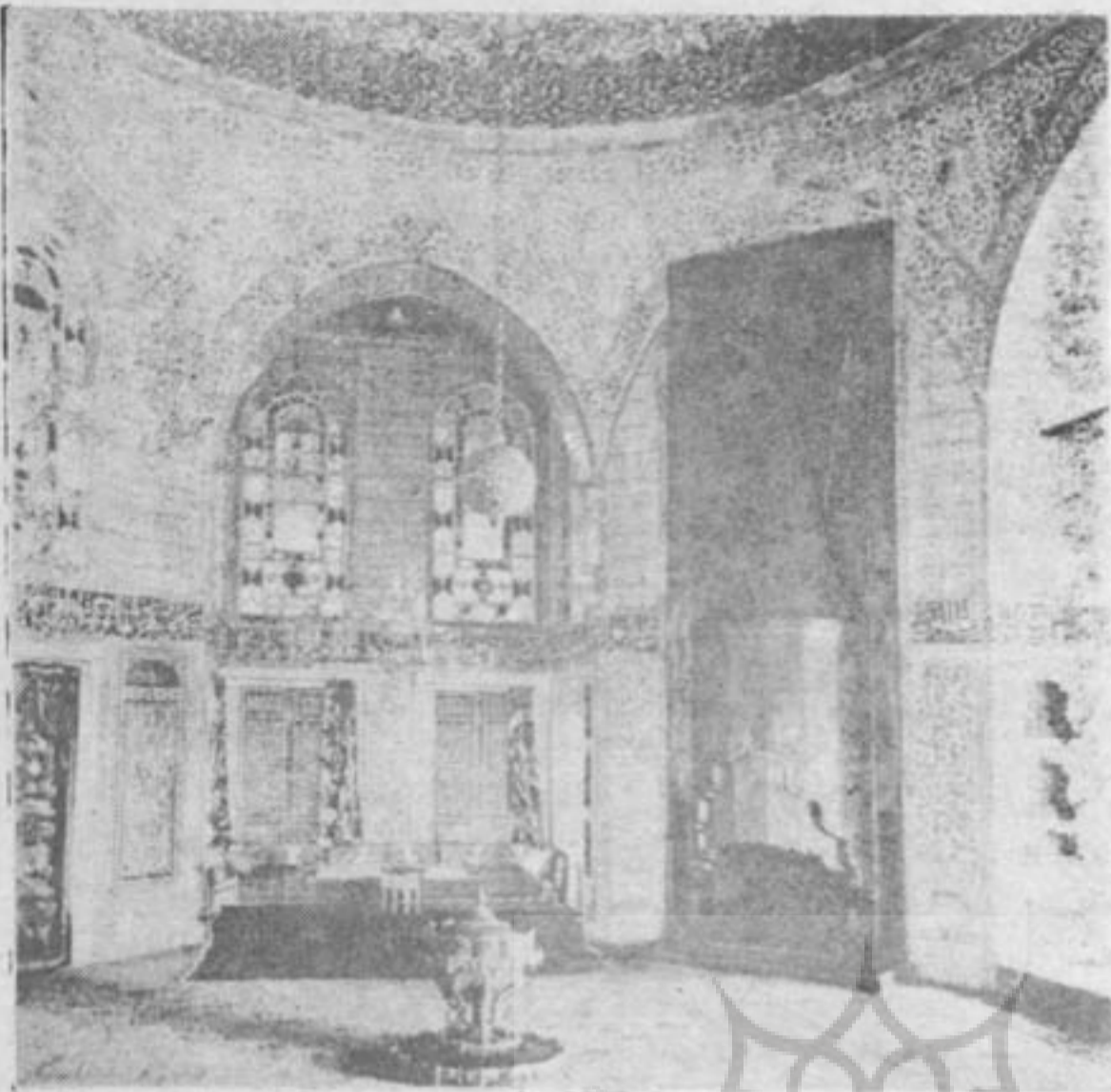


توپکاپی



شفافیت گوهرین دریای مرمره و بهشت استانبول ، صبحی است که پس از کابوس دیربای این تکه راه ، سر میرسد و این صبح یکی دو ساعتی پس از گذشتن از مرز ، چون نگین زیر آفتاب و در محاصره سر سبزی گسترده‌ای که تا فراز قلعه‌ها میرسد ، به مسافرن خوشامد میگوید .

«استانبول» پدیده شگفت‌انگیز دریای مرمره است و شهری استثنائی در عالم .

از اینسو تا آنسوی زمین ، شهرهائی دیده‌ام و می‌توانم بگویم که شهرهائی هست بی‌شابهت به دیگر شهرها ، دارای خصوصیات منحصر و یکتا و اگر « ونیز » « فلورانس » « نیویورک » « پاریس » « توکیو » و بارسلن را مثال بیاورم استانبول هم در این مثال خواهد بود .

استانبول شهری است با قدمت دوهزاره که در موقعیت ممتاز جغرافیائی و تاریخی نشسته است . شهری با گستردگی ، از دامن دریا تا قلعه‌های دور و دشتهای سبز ، شهری موزون از موسیقی و رنگ و هوا ، اسلام و مسیحیت و سرشار از گل و حال ، مملو از حیات و سرزندگی و بارور از زیباییهای قدیمی و ناب .

شهری با مساجد مجلل و متصل ، مناره‌های بلند نوک تیز و گنبد های منور که چون دوسانی گرد یک محفل نشسته‌اند . شهری با تپه‌های سرسبز ، همیشه سبز ، باغهای معلق و ساختمانهای زیبایی که عکس خود را در

ما - من و آنها که از این راه گذشته‌اند فرصتی یافته‌ایم تا از نزدیک به تصویر عینی یک تصور ذهنی نگاه کنیم و به خشونت آشکار و خشم فرو خورده و تغییر شکل یافته ملت‌هایی که بی‌خواست و شناخت واقعی ، بطرحی سر سیرده‌اند آشنا شویم و اینک - پس از شش بار گذشتن از این راه - باجرت می‌توانم بگویم که این کشورها ، واقعا مایل نیستند که دیگران آنها را از نزدیک ببینند . از کشور یوگوسلاوی که اینک نیمه

امریکائی است و من ائتلاف برجم آنرا با ایالات متحده بر صفحه تلویزیون دیدم و پسند هایش را در قفسه فیلمهای روز امریکائی و مطبوعاتش راتابع کامل نشریات سرمایه‌داری ، که بگذریم ، بلغارستان و رومانی ، که دو راه از اروپا به کشور ترکیه دارند ، نمونه کاملی بدست می‌دهند از واقعیت تلخی که اینک جهان فکر و عمل بدان مشغول است . از اینکه یک روش نتواند بر قسمت‌بزرگی از دنیا ، و بر ملیت‌های مختلف عمل کند و نتیجه‌دست و خشنود کننده‌ای داشته باشد ، در این راه‌ها و در این مرزها ، ما به دگرگونی رفتار فردی در لوای یک روش خشک و قرار دانی و عاری از اعتقاد اجتماعی برخوردیم و چهره‌زشتی از خشونت ، بی ادبی و تجاوز را دیده‌ایم و این البته در حالیتی که مسافر اجازه عبور داشته و پول کشورها را به سه برابر بهای رایج ارز آنها در مرز خریده باشد . برای آنها که از مطلب غافلند ، اصلا راه عبور نیست .

ما بدینگونه و همیشه ، از راهی شناخته شده ، سخت و سر سبز ، بسوی ایران بازگشته‌ایم . این شاه راهیست که اروپا را به آسیا متصل میکند و با سه حرف قرار دانی TIR راه ترانزیت بین‌المللی نام گذاری شده .

این جاده از یک سمت تالندن و پاریس و از سوئی تا جنوب اسپانی و از طرفی تا بنادر جنوبی ایران می‌رود . در آلمان و فرانسه تا هلند از اتوبانهای خوش ساخت و آسوده میان جنگلها میگذرد . از جنوب فرانسه و شمال ایتالیا و اسپانیا در پهنه دشتهای سرسبز و ناکستانهای بارور و دریا‌های بزرگ میگذرد ، در یوگوسلاوی و جنوب یونان باریک اما خوشایند و نسبتا راحت است و در بلغارستان به شارتگاه بول و حواس و اعصاب مسافر میرسد .

راه بلغار ، باریک و از مزاحمت پلیس - که گاه معلوم هم نیست که پلیس باشد - گذرگاه نا ایمنی است و مرز بلغار ، مانند رومانی ، محل مناسبی است برای مطالعه در آسایش اتوبیهای موعود ! و در آنجاست که گر شما - در هر لباس و وضعی که باشد و بهر پهنانه - مارک آلمان و لیر ترک و حتی دلار امریکا می‌طلبند و اگر همه اینهار نداشته باشید به مشروب و حتی دانه‌ای سیگار هم رضایت میدهند . حد ، مقاله من ، دسترسی بحیطه تحقیق نیست . اما در گزارش این گشت ها ، گوشیده‌ام تا بادیدی فردی . جابجا ، نشانهایی از واقعیت باقی بگذارم .

آب شفاف مرمره تماشا می‌کنند. شهری در محاصره چنددربا و زنجیری از جزیره‌ها با آسمانی نزدیک و اختلاط خیره کننده‌ای از رنگ های سبز و فیروزه‌ای و سرخ و سفید که نشان بزرگ جهان را فرشته است. در این شهر، مسافر شرقی، هر که باشد، هوای آشنای سرزمین خود را خواهد یافت. در استانبول نوعی آسایش است. آسایشی که بیشترها در شهرهای بزرگ مابود. تراکم ماشین و ظهور ساختمانهای بلند و راههای هوایی و پل بزرگ بین دو قاره و جمعیتی نزدیک به سه میلیون نفر، این آسایش را از میان نبرده است و آنطور که من در دیدارهای مکرر دیده‌ام، بیش از هر دلیل، این برای آنستکه، علت ترک، خصوصیات قومی و سنتی خود را از دست نداده و هنوز با احساسی گرم دوستدار شهر و سنتهای خویش است.

در قهوه‌خانه می‌نشیند، قلیان، تخته‌نرد و آواز عاشق‌ها را دوست دارد با شور و علاقه جشن عروسی و ختنه سوران برپا می‌کند و اینهمه را با سادگیها و شادی‌های کوچک میراث می‌آمیزد. استانبول اینک تابعی است از شهرهای بزرگ اروپا در طرح‌ها، لباس و رفتارهای جوانان، اما شهروندان، خصوصیات قومی خود را حفظ کرده‌اند و اگر این خصوصیات در نظر اول و برای مسافری که از اروپا آمده غریب و خشن می‌نماید، دلیل آنستکه وجود دارد و در این ملت برپا مانده است.

اما سیر حیات و تاریخ پر خروش ترکان را در موزه‌های شهر و مراکز فرهنگی آن می‌توان دید. در توپکایی، «دلماباغچه» «ایا صوفیا» مسجد سلطان احمد موزه جنگ، مردم‌شناسی، هنرهای تجسمی و در اپرا و تئاترها که بیش از تمام پدیده‌های فرهنگی در ترکیه زنده مانده و رشد کرده‌اند و اگر از این میان ذکر موزه‌ای به تفصیل بیارزد. این «توپکایی» است.

«توپکایی» بر فراز تپه‌ای در یکی از پیش رفتگی‌های بندر استانبول و نزدیک به قسمت آسیائی این شهر قرار گرفته است. گرداگرد قصر، سروستان و پس از آن حلقه دریاست.

«توپکایی» مجموعه ساختمانهای بیلاقی سلاطین عثمانی بوده است که بارو و محوطه‌ای وسیع آنرا حفاظت می‌کرده. در این باروار و محوطه، توبیخانی کار گذاشته بودند که مقداری از آنها هنوز باقی است و این قصر باین دلیل «کایی» یا «قابو»ی توپ نام گرفته است.

توپکایی بنائی در پنج قسمت مهم است که چهار ساختمان آن گرداگرد ساختمان پنجم

که در وسط قرار گرفته، ساخته شده. قسمت میانی ساختمانی است بر سائلهای هم کف باغ که در زیر محل نشستن، استراحت گاه و اطاقهای حرم قرار گرفته و بر ایوان استخری از مرمر سفید تراش خورده که مشرف بر نمای «بغاز» است و اطاقهای خاصه و حرم سلطان بنام بغداد بر گرد این استخر قرار دارد، از دهانه‌های گشوده‌ای فواره‌های آب استخر را بر می‌کرده و سلطان هنگام تفریح تماشاگر، ماهرویان عربانی بوده است که در استخر آب بازی و عشو گری می‌کرده‌اند. شاه نشین‌ها ی این حرم هنوز آراسته به درو پنجره و پاراوانهای چوبی منبت و مشاک است و با نشستن گاهی، از بالش و تشکهای مخمل وزری آراسته‌اند. و دیوارها آراسته به نقوش و کدخد کاری و تذهیب است و بر کتیبه‌ای که گرد اطاق می‌چرخد، بخط قدیم ترکی شعری نوشته‌اند. بنای این شبستان‌ها نظیر مساجد مجلل اسلامی است.

از این ساختمان که بگذریم، مدخل قصر دیدنی است که دو برج دیده‌بانی بسبک قرون وسطی دارد و دالان سنگفرش امروز در سمت چپ این بنا، محل کوچکی است مخصوص فروش کتاب راهنما و عکس و اسلاید.

قسمت نگهبانی قصر ساختمان سنگی یک طبقه با ستونهای سنگی کنده کاری شده بسبک شرقی است که در گذشته‌ای نه چندان دور، محل ملاقات مردم سیاسی و فرستادگان دیگر کشورها بوده است. بر دیوارهای این ساختمان بوجه‌های گرد بزرگی با نوشته‌های خطی شبیه به نستعلیق آویخته‌اند و بر آن مدح و شرح بی‌کلام و اوصاف سلطان، با ادعیه و اسامی مذهبی نوشته شده. حیاطی چهار گوشه از این جانا ساختمان اصلی موزه قرار گرفته که درختان سرو تیره که سنال و باغچه‌های پوشیده از گل سرخ دارد کف حیاط سنگفرش است و راهروهای باریک آن از کنار باغچه‌ها تا جلوی ایوان شرقی پیش می‌رود. ایوان از سطح حیاط پائین ترست و سقف چوبی و ستونهای سنگی کنده کاری دارد و از آن درهائی به سائلهای متعدد باز می‌شود.

سائلهای چهار گوش، با سقف گنبدی و هواگیرهای مشبک و پنجره‌های نزدیک بسقف و کف پوش سنگی است. دیوارها از نقاشی و تذهیب خالیست و رنگ سفید ماتی که اینک آنها را می‌پوشاند، متعلق به باز سازی تازه است.

چند سائله اول اختصاص به لباس پادشاهان عثمانی دارد. این لباس‌ها به نسبت آنچه که در سایر موزه‌ها موجود است، شاهکاری است در بافت پارچه و طرح که

گذشت زمان فقط می‌تواند بر اعجاب بیننده از تماشایشان، بیفزاید. لباس‌ها عموماً بشکل قبای بلند با آستین‌های طولی است که گاه از قد قبا هم بلندترست و از پائین تا بالا دکمه می‌خورد، روئنه آن از اطلس وزری گل مخملی دست باف و ابریشم خالص و تارهای طلا و نقره و آستر از لطیف‌ترین ابریشم و ابریشم‌پشم هاست و گاه با پوست سمور تزئین شده، البته کودکان و شاهزادگان هم در این مجموعه است و لباسی که بیاد ماندنی است، نیم تنه زربفت با آستر پنبه نوزی ضخیم شاهزاده‌ایست که از پشت با ضربه شمشیر شکاف برداشته و ضربه آنچنان محکم بوده که ضخامت لباس را به پهنای شش هفت سانتیمتر دریده، تیرگی خون هنوز بر پنبه‌ها باقیست و قصه‌گوی این واقعت که تاریخ در لغایی از خود فریبی و تجمل خون و لجن پنهان می‌کند.

سائلهای بعد که این زمان بشکل حساب شده‌ای طبقه بندی و مرتب شده، نمایشگاه ظروف باستانی است. در این سائلهای شماری از ظرفهای قدیم چین در دوره‌های امپراطوری ژاین، ایران و ترکیه آمده که قسمت چین آن از نظر قدمت و نفاست کم نظیر است. هنر قدیم ترکان در کاربلور سازی، اینسک در صنعت زمان می‌شکند و رشته‌ای قابل شناخت از این نوع رادر اقتصاد کشور پایه گزاری می‌کند.

سائلهای بعد، متعلق به جواهرات سلطنتی است و در این قسمت است که خنجر معروف «توپکایی» مزین به هفت قطعه زمرد بی نظیر در محفظه‌ای شیشه‌ای قرار گرفته و جالب این است که بر غلاف خنجر شاهکاری از هنر مینا کاری وجود دارد و تیغه آن مزین به خط نوشته‌ای از طلاست اما آنچه چشم‌ها را خیره می‌کند، جذابیت دلهره انگیز زمرد هاست.

در پیش روی محفظه خنجر و در فرو رفتگی کتیبه دیوار جعبه است که از درون با مخمل سیاه پوشیده شده و نور افکنی ناپیدا بسوی گوهری که بر فرو رفتگی مخمل نصب شده، نور می‌تابد. گوهر الماسی است به درشتی یک تخم مرغ و با سی و سه قطعه برلیان باندازه قندق قاب گرفته شده و رنگین کمائی از انوار خورشیدی از آن ساطع است. پس از آن واز قفسه‌های دور تا دور سائلهای نور شیرین و تار مروارید در خوشه‌های بزرگ و آویزهای تابیده در شرابه منگوله هائی که از دانه‌های جواهر بند شده و در سنجاق سنگین عماد سلاطین، از آویزها آویخته و دیگر، مشت مشت مانند رنگبائی که از ساحل رودخانه بردارید، زمرد در جعبه و سطح قفسه

منحصر بفردها ، از قرآنیهای خطی ، بخط بزرگان صدر اسلام . مانند قرآنی که هر ورق باز شده آن حدود هشتاد سانتیمتر عرض و ۶۰ سانتیمتر طول دارد و با قلم نی و مرکب سیاه نوشته شده و از میان گشوده و در وسط ، نزدیک محل الصاق ورقها لکه‌های قهوه‌ای رنگ باخته‌ای بچشم می‌خورد ، راهنما توضیح میدهد :
 - این قرآنی است که موقع قرائت ، عثمان بر آن کشته شده است و این لکه‌ها ..
 آن جلیقه را بخاطر می‌آورم ، و ضربه‌ای که ضخامت پارچه و پنبه را دریده ، قدرت را بخاطر می‌آورم که در این یادگارهای خاموش و غم انگیز ، خود فریبی مضحك و عاقبت به شری است و آدمهای بزرگ و قدرت مند را بخاطر می‌آورم که همچون لوله های تیره و رنگ زده توپها ، زوری شوم و خشن بخود بسته بودند و آنچنان از هم پاشیدند ، که انگار از مقوا ساخته شده باشند .

ها ریخته و این زمردها ، بجای دکمه و از بعضی توپها فقط لوله‌ای بجا مانده ، سر- تزئینات البسه و وسائل زندگی پادشاهان بکار بعضی از لوله‌ها کار تزئینی خشنی دارد ، بعضی میرفته است . وسائل زندگی مثل تنک آب و دیگر چنان از هم شکافته که انگار از مقوا گهواره بچه ! نگاهم در دواری از نقل جواهر بوده است . توپها برآستی منظره غم انگیزی بدور می‌افتد . در این سالنها ، نگاههای دارند . خشونت محکوم و مضحل بر آنها ملتهب و فشار نصیبی تماشا کنندگان را می‌دراغ زده است .

بینم . در این نگاهها نوعی ولع ، تاسف و در محوطه توپها ، دوردیف سالن عصبيت میدرخشد . بیاد این گفته قدیمی و کهنه بی رونق است ، بوی ماندگی ملال دیر حکیمانه می‌افتم که :

- جواهر غم انگیز است . با سقف گنبدی و نور کم و کف آجر فرش یکبار دیگر بدورم نگاه می‌اندازم عربان و سرد مینمایند و ردیفهای محفظه آن شادی شوخ و شیطانی و شیرینی را که در شیشه‌ای که در آنها چیده‌اند ، با نور کمی این انوار خورشید گونه است بخاطر می‌روشن می‌شود ، در این سالنها ، یکی از کامل- سیارم و به محوطه بارو که زمین چهار گوش ترین و نفیس ترین مجموعه های خط و قرآن وسیعی با سنگفرش تیره خزه بسته و دیوارهای حفظ می‌شود .

بلند آجری است میروم . نمونه‌هایی نادر ، از خط عربی ، دو سوی محوطه بارو ، توپهای قدیمی نستعلیق و کوفی ، از نخستین کتب نست و گلوله‌های رنگ زده در خاک نشسته است . نوشته و چاپ سنگی اسلامی ، نمونه‌هایی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

